



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی  
[www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)



ISSN: 1606-9234

# کودک رشد

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ودوم ♦ شماره‌ی پی‌در پی ۲۶۸ ♦ اسفند ۱۴۰۴ ♦ ۳۲ صفحه





به نام خدای بخشنده و مهربان  
اللهم صل علی محمد و آل محمد (و عجل فرجه)

# کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

## رشد کودک شماره ۶

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی  
اجتماعی، فرهنگی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و  
دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی و دوم • اسفند ۱۴۰۴  
شماره‌ی پی‌درپی ۲۶۸

- مدیرمسئول: سیدسعید بدیعی
- سردبیر و ویراستار: فهیمه شانه
- مدیر داخلی: اشرف احمدی
- شورای برنامه‌ریزی به‌ترتیب حروف الفبا:  
لاله جعفری، مجید خدابخش، جواد رسولی، کلر ژوبرت،  
مریم سعیدخواه، محمدرضا شمس، مهری ماهوتی
- دبیر شعر: زهرا موسوی
- دبیر داستان: لاله جعفری
- مدیر هنری: کوروش پارسائزاد
- طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر جلد: حدیثه قربان

## خانواده‌ی مجلات رشد

همه‌ی تلاش خود را کرده‌است تا این مجله در دسترس  
عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان  
میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۲۵۰/۰۰۰ ریال



nazar.roshdmag.ir  
وبگاه نظرسنجی رشد کودک



کانال مجله‌ی رشد کودک:  
@roshd\_kodak  
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم



www.roshdmag.ir/u/318  
ارتباط با مرکز بررسی آثار



https://foroosh.roshdmag.ir  
وبگاه فروش و اشتراک مجلات رشد



- ❖ یادداشت سردبیر ۱
- ❖ مثل کوه ۲
- ❖ روزی کله گنجشکی ۴
- ❖ ستاره‌شناسان ایرانی ۶
- ❖ تترق ۸
- ❖ خوبه که بخندی ۱۰
- ❖ جیکستان ۱۲
- ❖ لاک پشت مینا ۱۴
- ❖ مهمان داریم ۱۶
- ❖ یک روز خیلی سبز ۱۸
- ❖ نقاشی تو، بازی من ۲۰
- ❖ آواز بلبل ۲۲
- ❖ دایناسور خوب ۲۴
- ❖ دست در دست کتاب ۲۵
- ❖ با هم برویم استان فارس ۲۶
- ❖ بازی و رنگ آمیزی ۲۸
- ❖ بگرد و پیدا کن ۲۹
- ❖ گندمک ۳۰
- ❖ حاجی فیروز ۳۲



نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷۰

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸ و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات  
رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۳۳۳۱

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ و ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست





به نام خدا  
خدای قشنگ

خداوند باغ  
پُر از بو و رنگ

سلام به تو که آخرین روزهای سرد زمستان را می‌گذرانی.  
روزه‌ی کله‌گنجشکی‌ات قبول، دوست کوچک خدا!  
خوش به حالت که در این ماه مبارک رمضان این همه کارهای خوب می‌کنی؛ مهربانی می‌کنی،  
به دیگران کمک می‌کنی.

می‌دانم تو هم داری آماده‌ی نوروز و بهار می‌شوی. حتماً حاجی‌فیروزها را توی خیابان دیده‌ای  
که با شادی می‌خوانند و مژده می‌دهند که بهار دارد می‌آید. کلاغه هم خبرش را آورد که موقع  
خانه‌تکانی با آن دست‌های کوچکت کمک کرده‌ای. حتی با قارقارش جار زد که چند تا دانه و  
نهال کاشته‌ای، هم توی باغچه هم توی دل کوچک و قشنگت. توی باغچه نهال سیب یا گیلاس  
یا لیمو و توی دلت دانه‌ی مهربانی و شادی.

ما هم به پیشواز ماه مبارک رمضان رفتیم و در باغچه‌ی رشد کودک برای روز درختکاری  
نهال دوستی کاشتیم؛ تا وقتی درخت دوستی‌هایمان تا آسمان قد کشید، زیر سایه‌اش با هم  
مهربان‌تر شویم و با خوبی و خوشی جشن بگیریم.

خدا را شکر می‌کنیم که یک بار دیگر قرار است بهار زیبا و نوروز قشنگ را به ما هدیه دهد.  
دوست تو: سردبیر





# مثل کوه

نویسنده: کلر ژوبرت • تصویرگر: زهرا ارشیدی

بیرون هوا سرد و خیس بود. دوقلوها، پونه و پویا، بی‌حوصله به چک‌چک باران گوش می‌کردند. پونه پرسید: «خانه‌ی پتویی درست کنیم؟» پویا گفت: «آهان! کتابخانه‌ی پتویی!» و زود دست‌به‌کار شدند.

چهار صندلی را کشان‌کشان به هم نزدیک کردند. پتوی گنده‌ای آوردند و با سختی روی صندلی‌ها کشیدند. آن‌وقت چند بالش دور تا دور خانه‌ی پتویی چیدند. پونه گفت: «چه خانه‌ی پتویی قشنگی شد!»

پویا خندید و گفت: «چه کتابخانه‌ی پتویی قشنگی!» و با شادی دویدند تا چراغ‌قوه و کتاب بیاورند.

اما نفهمیدند چه شد که یک‌دفعه پتو لیز خورد و پتوووم! وسط خانه افتاد. بالش‌ها هم این‌ور و آن‌ور قل خوردند.

دوقلوها اخمالو شدند و به هم نگاه کردند. پویا خواست بگوید: «آخ‌آخ!» اما یاد چیزی افتاد و نگفت.

پونه خواست بگوید: «آه‌آه!» ولی او هم یادش افتاد و نگفت.





آن دو کمی با هم پیچ کردند و لبخند زدند. بعد دوباره مشغول ساختن خانه‌شان شدند. مامان از گوشه‌ی اتاق همه‌چیز را دید و پرسید: «چه شد که امروز نه غُر زدید و نه قهر کردید؟»

پونه دست‌هایش را به کمرش زد و گفت: «ما سعی کردیم مثل کوه باشیم!»  
پویا هم سرش را بالا گرفت و گفت: «کوه که با افتادن یک پتو ناراحت نمی‌شود!»  
چشم‌های مامان از تعجب گرد گرد شدند. پونه گفت: «مگر یادتان نیست دیشب گفتید امام حسن (ع) مثل کوه بود؟»

پویا گفت: «گفتید وقتی مشکلی پیش می‌آمد، نه غُر می‌زد، نه قهر می‌کرد. آرام می‌ماند، مثل کوه.»

مامان خندید و گفت: «آهان! که این‌طور! پس بیایید با هم خانه‌ی پتویی محکم‌تری درست کنیم.»

دوقلوها با خوش‌حالی دست زدند و گفتند: «و بزرگ‌تر، تا بابا جان هم توی آن جا شود!»





## روزه‌ی گنجشکی

من روزه گرفتم باز  
خوش‌حالم از این کارم  
ظهر آمده پس یعنی  
شد موقع افطارم

یک لقمه در این دستم  
یک لقمه در آن دستم  
با روزه‌ی گنجشکی  
مهمان خدا هستم

منیره هاشمی

## درخت نو مبارک!

پدر کنار کوچه  
درخت کاج می‌کاشت  
درخت قدّ من بود  
پرنده دوستش داشت

پرنده پر زد آمد  
کنار کاج کوچکی  
بقو بقو گفت:  
«درخت نو مبارک!»

مریم هاشم‌پور



## نهل توت

سه سال پيش بابا  
نهل تازه آورد  
ميان خانه بودم  
كه او مرا صدا كرد

بلند گفت بابا:  
«بيا ببين چه داريم!»  
بيا به من كمك كن  
نهل را بكاريم!

نهل توت امروز  
درخت قدبلند است  
سه دانه ميوه‌ي آن  
سه دانه حبه قند است  
سعيده موسوي زاده

## آمده بهار!

صورتی، سفید  
سبز و سرخ و زرد  
باز هم درخت  
صد شکوفه کرد

قور و قور و قور  
قار و قار و قار  
فصل گل شده  
آمده بهار

مصطفی رحماندوست



با هم ببينيم





# ستاره‌شناسان ایرانی

سلام

من پروفیسور بوفی هستم، جغد دانا!

هر سال زمستان پسرعمویم، جغدِ برفی، از سرزمین‌های سرد قطبی می‌آید و به من سر می‌زند. آن شب با هم روی شاخه‌ی بلوط نشسته بودیم. من با تلسکوپ چوبی‌ام آسمان را نگاه می‌کردم. به برفی گفتم: «می‌دانستی که از جای ستاره‌ها می‌شود فهمید بهار چه زمانی از راه می‌رسد؟»

برفی خندید و گفت: «هوهو! در قطب بیشتر وقت‌ها زمستان است. شب‌های ما خیلی طولانی‌اند.»

در همین موقع، قارقاری از راه رسید و گفت: «قارقار! بالای کوه، یک موجودِ گنده با چشم خیلی بزرگش به ستاره‌ها خیره شده!»

من و برفی به هم نگاه کردیم. از تعجبِ سرمان یک دور چرخید: وووششش! با هم گفتیم: «هوهو! رصدخانه!»

برفی گفت: «ستاره‌شناسان ایرانی با این تلسکوپ قوی از یک کهکشان مارپیچی خیلی خیلی دور عکس‌های دقیق گرفته‌اند. خبرش تا قطب هم رسید.»

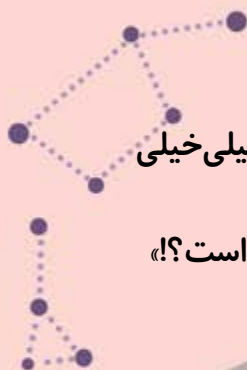
قارقاری با تعجب پرسید: «یعنی این تلسکوپ از چشم‌های جغدی شما هم قوی‌تر است؟!» خندیدم و گفتم: «خیلی قوی‌تر و دقیق‌تر!»

برفی آرام گفت: «هورا برای ستاره‌شناسان ایرانی!»

من هم خندیدم و گفتم: «زنده باد رصدخانه‌ی ملی ایران!»

**هوهو! تا دیدار بعدی از بالای درخت بلوط!**

نویسنده: علی اصغر قاسمی  
تصویرگر: حدیثه قربان





## خبر خبر

ستاره‌شناسان ایرانی موفق شدند  
باتلسکوپ پیشرفته‌ی رصدخانه‌ی  
ملّی اولین تصویر رنگی از کهکشان  
مارپیچی NGC۲۳ را ثبت کنند.  
این تلسکوپ با فناوری و مهندسی  
بومی ساخته شده و به دانشمندان  
کمک می‌کند ستارگان و کهکشان‌ها را  
بهتر مطالعه کنند.



## اگر گفتی...

۱. جغد بر فی کجا زندگی می‌کند؟

☐ در سرزمین‌های  
سرد قطبی



☐ در جنگل‌های گرم و  
آفتابی



۲. ستاره‌شناسان از جای ستاره‌ها چه چیزی را تشخیص می‌دهند؟

☐ می‌فهمند مسابقه‌ی  
خرگوش‌ها کی شروع می‌شود.



☐ می‌فهمند بهار کی از راه  
می‌رسد.



۳. تلسکوپ رصدخانه‌ی ملّی ایران چه کاری می‌کند؟

☐ از ستاره‌های خیلی دور  
عکس دقیق می‌گیرد.



☐ برای حیوانات جنگل غذا  
می‌پزد.



۴. چرا رصدخانه دور از شهر و روی کوه ساخته شده؟

☐ چون نور چراغ‌های شهر  
مزاحم دیدن ستاره‌هاست.



☐ چون ستاره‌شناسان  
کوه‌نوردی را دوست دارند.



۵. قارقاری بالای کوه چه چیزی دیده بود؟

☐ تلسکوپ رصدخانه‌ی  
ملّی ایران



☐ چشم یک حیوان بزرگ  
که به آسمان نگاه می‌کرد.



با هم ببینیم





# نمایشنامه‌ی عروسکی

## تَرَقّ

عروسک‌های نمایش: مرشد، مبارک، غولک

[خیمه‌ی خیمه‌شب‌بازی کنار چهارپایه‌ای روی میز است. از توی خیمه صدا می‌آید. غولک از توی خیمه بیرون می‌آید. چیزی توی دستش گرفته.]

**غولک:** یعنی مبارک صبح به این زودی کجا رفته؟

[غولک با عجله می‌رود. مبارک می‌آید.]

**مبارک:** [با خوش حالی] چهارشنبه‌سوری! آخ جان و آخ جان! [و توی خیمه می‌رود.]

**صدای مبارک:** ای بابا یعنی کجاست؟!

[مرشد با کاسه‌ی نخود توی دستش می‌آید و روی چهارپایه‌ی می‌نشیند. از توی خیمه سروصدا می‌آید.]

**مرشد:** مبارک، مبارک! توی خیمه چه خبر شده؟!

**مبارک:** [با ناراحتی از پشت خیمه بالا می‌آید] نیست.

**مرشد:** چی؟!

**مبارک:** یک چیزی شبیه شمع...

**مرشد:** خُب!

**مبارک:** فتیله داشت...

**مرشد:** خُب!

**مبارک:** خُب، گُمش کردم!

**صدای غولک:** مبارک، مبارک!

**مبارک:** [می‌رود و پشت مرشد قایم می‌شود] وای! غولک!

**مرشد:** ووی، ووی! این قدر پشت سر من وول نخور!

**مبارک:** به غولک نگو من اینجام!

**مرشد:** [کاسه‌ی نخود را پشت سرش می‌گیرد.] خیلی خُب!

بیا، از توی این‌ها، نخودسیاه پیدا کن.

**غولک:** [می‌آید و تندتند می‌پرسد] مرشد، مبارک کجاست؟

**مرشد:** رفته دنبال نخودسیاه!

**غولک:** ای بابا! از دست این مبارک! [و با عجله می‌رود.]

**مبارک:** [از پشت مرشد بیرون می‌آید.] آخیش... رفت!

**مرشد:** قایم‌موشک بازی می‌کنید؟

● نویسنده، طراح و سازنده‌ی عروسک‌ها: نجمه قاسم‌زاده عقباتی  
● تصویرگر: نرگس جوشش







**مبارک:** قایم موشک مال بچه هاست، ما موشک بازی می کنیم!

**مرشد:** موشک؟!

**مبارک:** همان که گولک ساخته بود و من گمش کردم.

**مرشد:** خُب.

**مبارک:** قرار بود امشب فتیله اش را روشن کنیم و تَتَرَق...  
تَتَرَق...

**مرشد:** این چه شمعی است که تَتَرَق می کند؟!

**مبارک:** گولک خودش آن را ساخته.

**مرشد:** [بلند می شود] من باید بروم. تو هم اگر برای آتش چیزی داری  
بیاور.

**مبارک:** مرشد، فتیله داری؟

**مرشد:** ای بابا! فتیله ام کجا بود؟!

[مرشد می رود. مبارک به خیمه برمی گردد. صدای بلندی شنیده  
می شود. همه جا پر از دود می شود.]

**مبارک:** [دستش را روی سرش می گذارد] وای! این چی بود!!!

[گولک با دست و صورت سیاه و لباسی که کمی سوخته می آید.]

**مبارک:** غوغو گولک! چرا این شکلی شدی؟!

**گولک:** [می لرزد] تَتَتَتَرَق ترکید!

**مبارک:** ولی من که آن را گم کردم!

**گولک:** [می لرزد] نه، خودم برش داشتم. آمدم دنبال تا با هم  
امتحانش کنیم، اما تو رفته بودی دنبال نخودسیاه.

**مبارک:** خوب شد که رفته بودم دنبال نخودسیاه.

[مبارک می رود پایین خیمه.]

**گولک:** [سرفه کنان] داشتم خفه می شدم از آن همه دود!

[مبارک با دو کاسه می آید. داخل یکی از کاسه ها عدس و داخل کاسه ی  
دیگر لوبیاست.]

**مبارک:** بیا این کاسه ی عدس را بگیر. بهتر است به جای تَتَرَق بازی به  
مرشد کمک کنیم آتش خوش مزه اش را بپزد.

**گولک:** جانمی! آتش!



با هم ببینیم

والدین عزیز، با اجرای نمایشنامه، کودکان فرصت ابراز خود را می یابند و روحیه ی  
تعامل در آن ها تقویت می شود. این نمایش به شیوه ی خیمه شب بازی اجرا می شود برای این  
اجرا با بچه ها همراهی کنیم.



# خوبه که بخندی

• یگانه مرادی لاکه



• تصویرگر: متین السادات حسینی نژاد

خانواده‌ی کشاورز مشغول خانه‌تکانی بودند.  
خانم گاو گفت: «عید شد، خانه‌تکانی این‌ها تمام نشد! امسال نمی‌رسند طویله را تمیز کنند!»  
گوسفند گفت: «خودمان تمیز می‌کنیم.»  
شروع کردند: گاه‌ها را جویدند، پشکل‌ها را کوبیدند، خاک‌ها را فوت کردند.  
یک گونی زغالی لای نرده‌ها گیر کرده بود. بزغاله آن را کشید. خاک زغال پاشید  
توی صورتش.  
خانم بزی گفت: «وای! سیاه شدی، بچه!»  
بزغاله گفت: «خب، آدم‌ها حاجی فیروز دارند، من هم می‌شوم بزی فیروز!»  
آن وقت بالا و پایین پرید و خواند:  
ارباب خودم مع معی معیگم  
ارباب خودم سرتو بالا کن  
ارباب خودم مامان بزی قندی  
ارباب خودم خوبه که بخندی!  
و همه خندیدند.







## خانه تکانی • محمدرضا شمس

شب عید بود.

ماهی‌ها می‌خواستند خانه‌تکانی کنند. آن‌ها دورتادور فرش آبی دریا جمع شدند. بعد هرکدام گوشه‌ای از آن را گرفتند و خواستند آن را بلند کنند، اما زورشان نرسید.

خرچنگ‌ها گفتند: «صبر کنید ماهم بیاییم.»

لاک‌پشت‌ها گفتند: «صبر کنید ماهم بیاییم.»

بعد دلفین‌ها آمدند و مارماهی‌ها و حتی

عروس‌های دریایی...

یک، دو، سه گفتند و فرش آبی دریا را بلند کردند و هرچه

آشغال داشت خالی کردند توی ساحل. دریا تمیز شد.

ساحل پر شد از گنج‌های دریایی و کشتی‌های شکسته.

• فهیمه فتورچی

## بوی عید

بوی عید می‌آمد؛ بوی تمیزی و قشنگی! سوگل و مامان باهم خانه‌تکانی می‌کردند.

سوگل با جارو **قیژ قیژ** آواز می‌خواند و گردو خاک اتاقش را جارو می‌کرد.

شال گردن گل‌گلی که خیلی وقت بود زیر پایه‌ی تخت گیر کرده بود با خوش حالی گفت:

«آخ جون! جارو قیژ قیژی!» همان موقع مامان گفت: «سوگل، بگذار پایه‌ی تخت را بلند کنم

تا آنجا را هم جارو بکشی. خانه‌تکانی عید است دیگر!»

ناگهان شال گردن گل‌گلی سر خورد و از زیر تخت آمد بیرون.

سوگل خندید: «شالم پیدا شد، مامان! خانه‌تکانی پیدایش کرد!»







## بهار

پرنده نوک زد آرام  
به شاخه‌ی گلابی  
یواشکی به او گفت:  
چرا هنوز خوابی؟

بین بین بهار است!  
بهار و جشن و بازی  
دوباره می‌توانی  
شکوفه هم بسازی!

مریم هاشم‌پور



## جیکستان

جیک و جیک و جیک جیکستان  
جوجه‌ای رفت دبستان

تو باغچه دو تا گل دید  
جیک جیکی کرد و پرسید:

«گل‌های ناز و خوش‌بو!  
مامان بهارتان کو؟»

زهرا موسوی





## لانه تکانی

یک دکمه‌ی بَرّاق  
یک شیشه‌ی عینک  
یک حلقه‌ی سیمی  
یک سگه‌ی کوچک

از شاخه افتادند  
روی زمین سرد  
آقا کلاغ امروز  
لانه تکانی کرد

مریم اسلامی



## سبزه

سبزه‌ی خوشگل من!  
شانه بزن به مویت  
آینه توی سفره  
نشسته روبه رویت

نوارِ سرخ و باریک  
حلقه زده دور تو  
بهار کوچک تویی  
تو سفره‌ی سال نو

زهره شفیعی ینگابادی



با هم ببینیم





## لاک پشت مینا

تصویرگر: متین السادات حسینی نژاد

لاکی آرام چشم‌هایش را باز بسته کرد. هنوز روی همان تگه‌سنگی بود که صبح رویش خوابیده بود. حتی یک ذره هم تکان نخورده بود.  
مینا گفت: «لاکی، می‌دانم سخت است، اما باید صبور باشی.»  
لاکی به مینا نگاه کرد. مینا گفت: «می‌دانی یعنی چی؟»  
مینا به طرف مادرش دوید و پرسید: «مامان، صبور یعنی چی؟»  
مامان کمی زعفران توی قابلمه ریخت و جواب داد: «یعنی کسی که عجله ندارد.»  
مینا دوید طرف لاکي و گفت: «صبور یعنی عجله نکن.»  
لاکی فقط نگاهش کرد. مینا گفت: «تو که اصلاً عجله کردن بلد نیستی!»  
و خندید.  
لاکی نخندید. سرش را برگرداند و چشم‌هایش را بست.



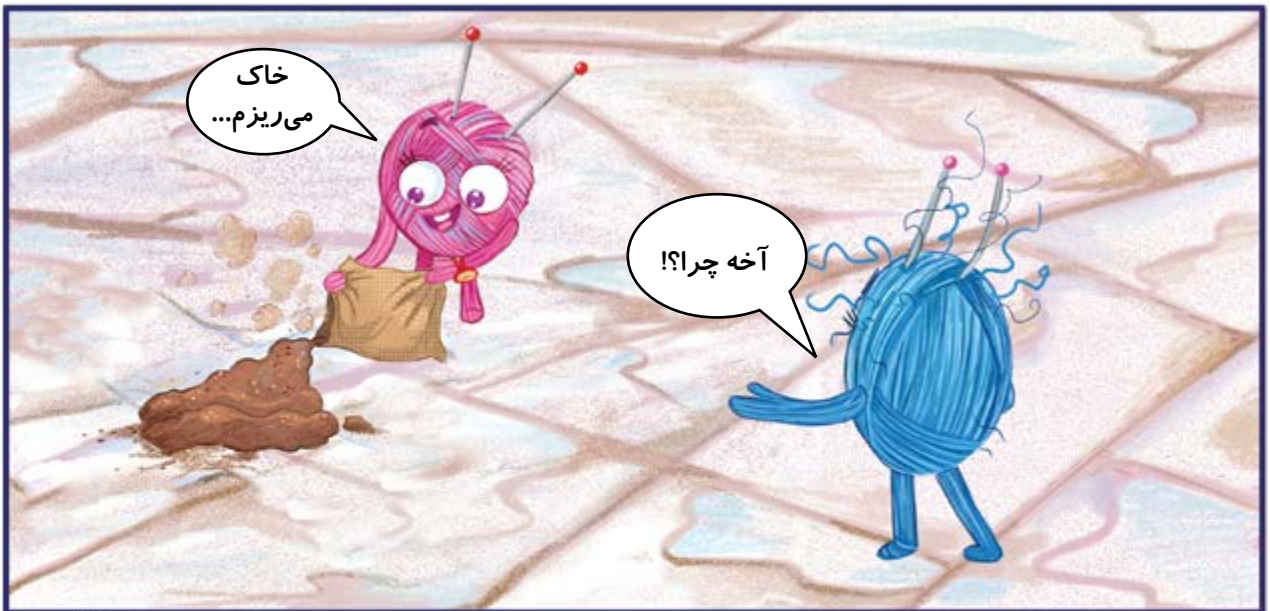
مینا گفت: «خوابیدن هم خوب است. نصف وقت توی خواب می‌گذرد.  
 من هم می‌روم کمی بخوابم.»  
 یک ساعت بعد، مینا با صدای مانی، برادر بزرگ‌ترش، بیدار شد.  
 مانی کنار لاکی بود. لاکی با خوش‌حالی کف دست مانی نشسته بود و خرچ‌خرچ کاهو  
 می‌خورد.  
 مینا با نگرانی فریاد زد: «نه... نه...! نخور، لاکی!»  
 و لاکی را از روی دست مانی برداشت. مانی با تعجب پرسید: «چه کار می‌کنی؟»  
 مینا لاکی را توی آکواریوم، روی سنگ سبز سوراخ‌سوراخ، گذاشت و گفت: «صبوری یادش  
 می‌دهم!»  
 بعد با دل‌خوری ادامه داد: «چرا به لاکی غذا دادی؟»  
 مانی گفت: «گرسنه بود. ندیدی چطور غذا می‌خورد؟!»  
 مینا گفت: «خب، من هم گرسنه‌ام. اما باید صبوری کنم. تو صبوری لاکی را خراب کردی!»  
 مانی گفت: «تو گرسنه‌ای، برای اینکه روزه‌ی کله‌گنجشکی گرفتی و باید تا اذان ظهر صبر  
 کنی. لاکی که روزه نیست!»  
 مینا گفت: «روزه بود. تو روزه‌اش را خراب کردی!»  
 مامان افطار کله‌گنجشکی مینا را آماده کرد و با خنده گفت: «مینا جان، تو خوب صبوری را  
 یاد گرفتی. اما لاکی که نباید مثل ما روزه بگیرد.»  
 مینا با تعجب به لاکی نگاه کرد که داشت کاهویش را می‌خورد.





قصه‌ی دیدنی





با هم ببینیم





# یک روز خیلی سبز

سبزی دلش نمی‌خواهد بعد از ظهر بخوابد. امروز دلش می‌خواهد درخت باشد:

درخت‌ها به خواب نیم‌روز نیازی ندارند.

درخت‌ها تمام مدّت می‌توانند بازی کنند.

درخت‌ها فقط باید سبز باشند.

وای! خدای من! بابا نمی‌تواند سبزی را پیدا کند.

سبزی میان درخت‌ها قایم شده. درخت بودن خیلی کیف می‌دهد!

اما بازی زیر نور آفتاب... یک کم گرم است، نه؟

واقعاً گرم است!

حالا سبزی باید چه کار کند؟

برگردد خانه پیش بابا؟

اما خانه کجاست؟

سبزی گم شده!

بابا در به در دنبال سبزی است.

سبزی همین جور می‌رود تا به یک رودخانه می‌رسد.

داستان



● نویسنده: فم تو توی  
● مترجم: بهار اشراق

● تصویرگر: امیر محمد سندانیان  
● رنگ آمیزی: زینب بهشتی



سبزی خسته شده... می‌زند زیر گریه.  
با اشک‌هایش آب رودخانه بالا می‌آید و شهر را آب برمی‌دارد.  
سبزی فکری به سرش می‌زند؛ با برگ‌های روی سرش برای بابا پیام  
می‌گذارد.



دنیای سرسبز هم کمکش می‌کند.  
باید از دنیای سرسبز تشکر کرد، چون بابا پیام سبزی را دریافت می‌کند...  
و سبزی را پیدا می‌کند!  
بابا!  
سبزی!

سبزی خسته است و تنها چیزی که الان می‌خواهد یک خواب دل‌چسب است.  
بابا سبزی را صدا می‌زند: «سبزی، پا شو! باید بروی مدرسه!»  
سبزی می‌گوید: «نه! امروز گربه‌ام. گربه‌ها که صبح به این زودی مدرسه نمی‌روند!»







ایده: لاله جعفری

# نقاشی تو، بازی من

آوین خیاط فراهانی، ۷ ساله از تهران



السّون و ولسّون  
با خطی که می کشی  
هر تکه رو به نقاشی خودش برسون!

ماهان ذوالفقاری، ۷ ساله از بیجار



ایسا فقیی، ۶ ساله از خلخال

این نقاشی‌ها را شما فرستاده‌اید.  
یک تکه از هر نقاشی بیرون از  
آن هم تکرار شده.



مهنا احدی ایرانی، ۶ ساله از تهران



لیا کرمی، ۷ ساله از تهران



دوست داری برای نقاشی تو هم بازی بسازیم یا قصه بنویسیم؟  
اگر دوست داری، نقاشی‌هایت را به آدرس زیر بفرست:  
[www.roshdmag.ir/u/3i8](http://www.roshdmag.ir/u/3i8)



بچه‌ها کانال‌های مجله را در پیام‌رسان‌های شاد و بله دیده‌اید؟  
موشن و پادپخش‌های زیبا داریم.  
[http://shad.ir/koodak\\_roshd](http://shad.ir/koodak_roshd)



محمدپارسا دولتی، ۶ ساله از خلخال







# آواز بلبل

آزاده کوچولو خیلی کوچولو بود. گوشه‌ی بُشقابش عکسِ یک بلبل بود. بلبل روی گلِ نشسته بود و آزاده را نگاه می‌کرد. آزاده به بلبل گفت: «فقط نگاه نکن، آواز هم بخوان!» اما بلبل آواز نخواند. آزاده کاسه‌ی میوه‌اش را نشانِ بلبل داد و گفت: «این خوش‌مزه‌ها جایزه‌ی آوازَت باشد. بخور و بخوان!» اما بلبل باز هم آواز نخواند. آزاده گفت: «نکنَد تو آواز بَلَدِ نیستی! خیلی آسان است. دَهَنَت را باز کن و بخوان، همین!»

یک‌دفعه صدای آواز بلبل آمد. اما آواز از بشقاب نیامد، از پنجره آمد. آزاده دوید کنار پنجره. یک بلبل نشسته بود روی درختِ کنارِ پنجره و آواز می‌خواند.

لاله جعفری  
تصویرگر: مریم آوند مهر







آزاده بشقاب و کاسه را بُرد آنجا. یک قاشق میوه برای بلبلِ درخت گذاشت.  
بعد به بلبلِ بشقاب گفت: «بین آواز یعنی این! خوب گوش کن و یاد بگیر!»  
آه...

بلبلِ درخت گفت: «بلبل‌ها روی درخت آواز می‌خوانند، نه توی بشقاب.»  
آزاده گفت: «این که کاری ندارد. الآن برایش درخت می‌کارم.»  
بلبلِ درخت گفت: «آره، یک‌عالیه درخت بکار!» و پَرید و رفت.  
آزاده جعبه‌ی ماژیکش را آورد و توی بشقاب یک‌عالیه درخت کشید.  
یک‌دفعه صدای آوازِ یک‌عالیه بلبل آمد. بلبلِ درخت دوستانش را آورده بود.  
آن‌ها دور بشقاب جمع شدند و گفتند: «چه درخت‌های قشنگی! چه بلبلِ بشقابی  
قشنگی!»

آن‌ها با آزاده و بلبلِ بشقاب دوست شدند و برایشان آواز خواندند.





صدیقه سلطانی نژاد

# دایناسور خوب

چیزی وجود دارد که از آن بترسی؟  
با خودت خوب فکر کن و دو تا از چیزهایی را بگو که از آنها می ترسی.  
اصلاً چرا بعضی چیزها ترسناک اند؟  
فکر می کنی با این ترس ها باید چه کار کنیم؟  
هرکس ممکن است از چیزی یا چیزهایی بترسد. مهم این است که  
راه هایی پیدا کنیم. برای چی؟ برای اینکه وقتی ترس به سراغمان  
آمد، بدانیم چه کار کنیم.  
آرلو هم، مثل من و تو و همه ی آدم ها، از چیزهایی می ترسد...  
آرلو دیگر کیست؟ یک بچه دایناسور بامزه. لابد می گویی  
مگر می شود بچه دایناسور از چیزی بترسد؟ بله، خیلی ها هم  
مسخره اش می کنند. او در دنیایی پر از دایناسورهای وحشی  
گیر افتاده...

اما آرلو خانواده ای مهربان و یک دوست خوب به نام اسپات دارد. آنها  
به آرلو کمک می کنند با ترس هایش مبارزه کند.  
اسپات هم بچه دایناسور است؟ یعنی آرلو دیگر از هیچ چیز  
نمی ترسد؟  
اگر دوست داری بدانی، بیا با هم دایناسور  
خوب را ببینیم.  
این پویانمایی قشنگ را می توانی از تلویزیون ببینی.  
[/https://telewebion.com/product](https://telewebion.com/product)



با هم ببینیم





## داستان آی باکلاه



توی این کتاب، اول صدای خرّوپ می‌آید. یعنی صدای خرّوپ کی؟  
بعد آ کلاهش را روی سرش می‌گذارد و می‌رود دنبال ماجراجویی.  
به هرکدام از همسایه‌ها و دوستانش می‌رسد، با هم کار جالبی می‌کنند، مثلاً آب می‌سازند، آه می‌کشند...  
یعنی آخرش ماجراجویی آ به کجا می‌رسد؟  
اگر یک روز **ج** یا **د** یا **س** راه بیفتند و بروند ماجراجویی، چه می‌شود؟  
این کتاب قشنگ را که بخوانی، می‌توانی خودت داستان ماجراجویی حروف مختلف را بنویسی.  
راستی، تا حالا چند تا از حروف را خوانده‌ای؟

● نویسنده: پوریا عالمی ● ناشر: گاندو

## ما یک درخت کاشتیم



تا حالا درخت کاشته‌ای؟  
خوش به حال هرکس که درخت می‌کارد! درختی که مال خود خودش است اما کارهای مهمی برای بقیه می‌کند.  
توی این کتاب، بچه‌ها نهال کوچکی می‌کارند. بعد صبر می‌کنند و صبر می‌کنند. نهال هر روز و هر ماه و هر سال بزرگ‌تر می‌شود...  
وقتی درخت نهال کوچکی بود، چه کار می‌توانست بکند؟ بچه‌ها با او چه می‌کردند؟  
بزرگ‌تر که شد چی؟ و بزرگِ بزرگِ بزرگ...  
وقتی این کتاب قشنگ را بخوانی، شاید دلت بخواهد تو هم نهالی بکاری؛ نهالی که یک روز درختِ خود خودت می‌شود، اما می‌تواند یک عالمه کارهای مهم برای همه‌ی دنیا بکند.

● نویسنده: دایان مولدرو ● تصویرگر: باب استاک

● مترجم: پرریان فرّخ‌نژاد ● ناشر: برکه





## با هم برویم استان فارس

# بیا چلک مُسه بازی کنیم

ما بچه های استان فارس یک بازی داریم به اسم «چلک مُسه». این بازی با دو تکه چوب ساده و با دو نفر یا گروه انجام می شود. «چلک» چوب کوتاه تر و «مُسه» چوبی بلند و صاف است.

اول روی زمین یک گوده (نیم دایره) می کشیم. توی گوده دو تکه آجر یا سنگ می گذاریم که تکیه گاه چلک هستند.

نفر اول از یک گروه با مُسه به چلک ضربه می زند. اگر ضربه محکم نباشد و چلک توی گوده بیفتد، آن بازیکن از بازی بیرون می رود. آن وقت بازیکن دیگری از گروه مقابل برای ادامه ی بازی می آید. اما اگر چلک بیرون گوده بیفتد، یکی از بازیکن های گروه مقابل باید چلک را به آجرها بزند تا حریفش بیرون برود. اگر چلک به تکیه گاه نخورد، بازیکن به بازی خود ادامه می دهد. در نهایت، اگر ضربه به چلک زده شود و گروه حریف چلک را در هوا بگیرد، برنده می شود و جای هر دو تیم عوض می شود.

این بازی چند جور دیگر هم انجام می شود و خیلی به «آلک دولک» استان های دیگر شبیه است.





## بفرمایید آب‌بنه!

چند ماه پیش رفتیم به نی‌ریز، خانه‌ی دوست  
 مامانم.  
 او برایمان «آب‌بنه» یا همان «اشکنه‌بنه»  
 درست کرد.  
 مگر می‌شود روغن بنه‌ی آسیاب‌شده با آب  
 انار و نان محلی این قدر خوش‌مزه باشد؟!

## تو اهل کجایی؟



با هم بینیم



بچه‌ها کانال‌های مجله را در پیام‌رسان‌های شاد و بله دیده‌اید؟  
 پویانمایی و یادبخش‌های زیبا داریم.  
[http://shad.ir/koodak\\_roshd](http://shad.ir/koodak_roshd)



• تو اهل کجای ایرانی؟ آنجا چه بازی‌هایی  
 می‌کنید؟ برایم بنویس و به نشانی مجله‌ی  
 رشد کودک بفرست.

این هم نشانی ما:

[http://shad.ir/koodak\\_roshd](http://shad.ir/koodak_roshd)



## لای لایه

دختر خاله‌ام چند سال پیش ازدواج کرد و به زرین‌دشت  
 رفت. تابستان به دیدن او و همسرش رفتیم.  
 شب که شد، برای نوزادش این لالایی را می‌خواند:  
 لالا لالا لاا خو می‌ره برهم  
 به سروقت گلِ نو می‌ره برهم  
 شنیدم که گلِ نو بار کرده  
 دوصد منزل به یک شو می‌ره برهم

لالا لالا، لالایت می‌کنم من  
 دو تا زنگُل (زنگوله) به پایت می‌کنم من  
 دو تا زنگُل شیرازی، عزیزم  
 کنم پایت بری بازی، عزیزم

با تشکر از ثمین ربیعی که این اطلاعات را برایمان فرستاد.

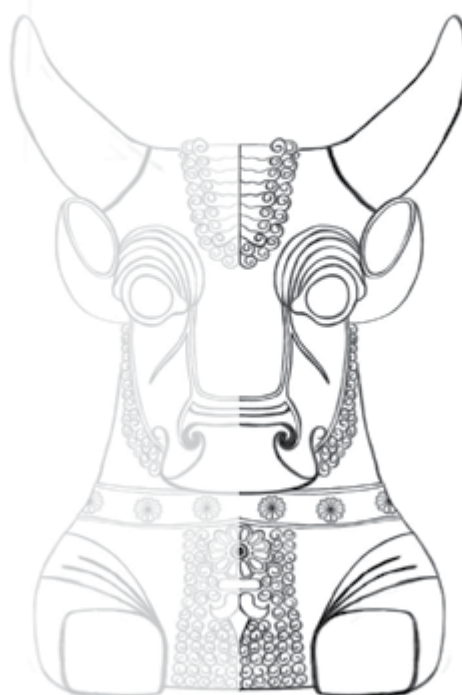


# بازی و رنگ آمیزی

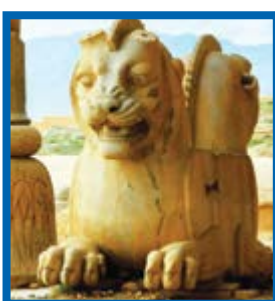


با هم ببینیم

۱. شکل هایی که می بینی سرستون های بنای تاریخی تخت جمشید هستند. نقطه چین ها را پررنگ کن تا یک تصویر کامل به دست بیاوری. بعد تصویر کامل شده را رنگ آمیزی کن.
۲. می توانی حدس بزنی هر تصویر مال چه حیوانی است؟
۳. هر تصویر مربوط به کدام یک از سرستون ها است؟



ایده: نسیم محمدی  
تصویرگر: مرضیه صادقی

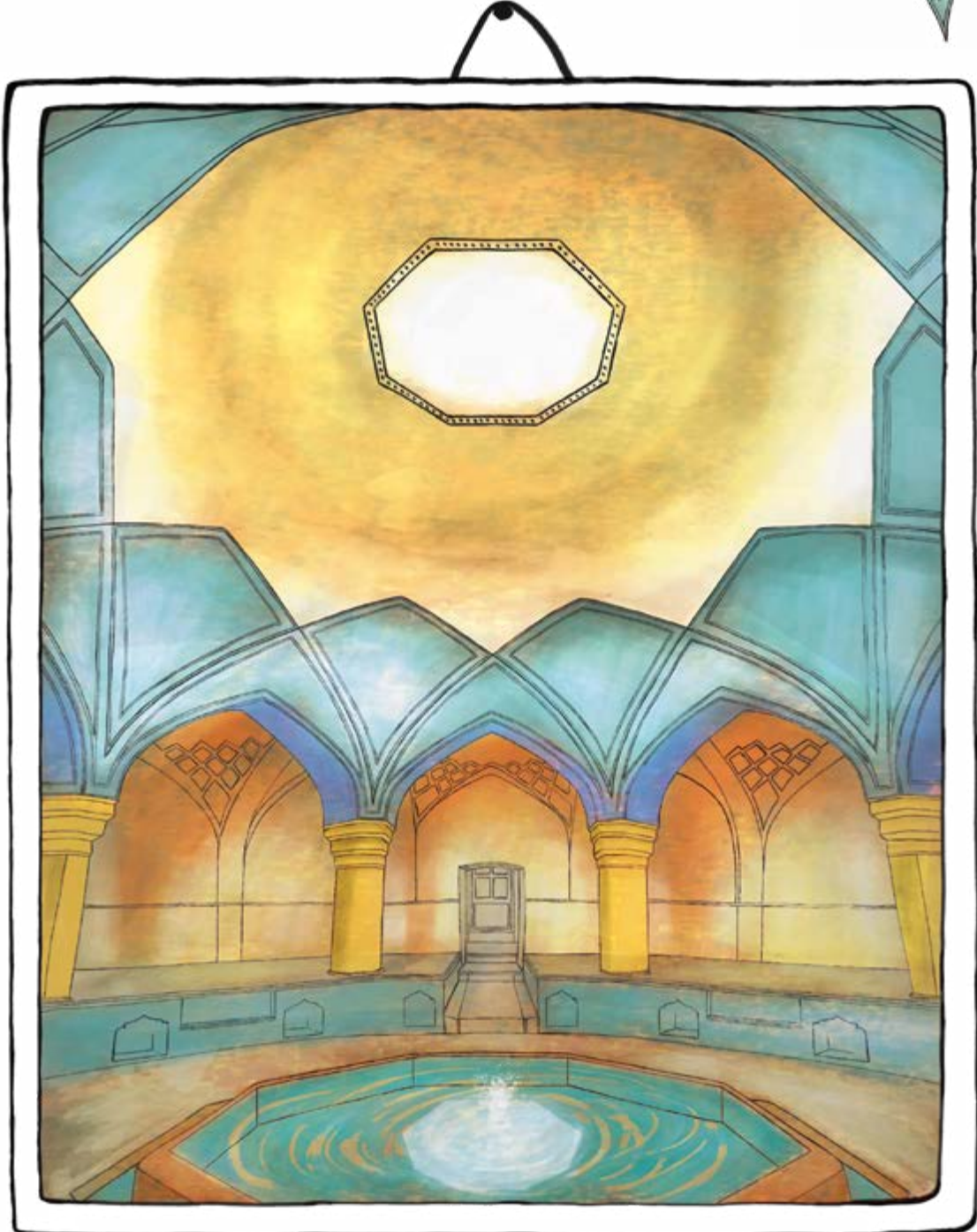
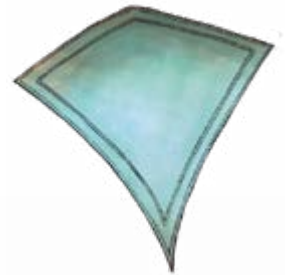


# بگرد و پیدا کن



با هم ببینیم

- اینجا حمام وکیل در شیراز است.
۱. چند تا از این شکل در تصویر می بینی؟
  ۲. انعکاس نور سقف در حوض را پیدا کن و آن را پررنگ کن.
- می توانی بگویی این انعکاس چند ضلع دارد؟







# گندمک

گندمک از توی سینی پایین پرید. می‌خواست خودش شعر بهاری بخواند.  
کنار پنجره به آسمان نگاه کرد. اما هر کاری کرد، شعر بهاری یادش نیامد.  
قل خورد و کنار قطره‌ی آب ایستاد. اما یادش نیامد.  
مامانی گندمک را دید. آن را توی سینی گندم‌ها گذاشت. چند روز به گندم‌ها آب داد. گندم‌ها جوانه زدند.  
یک‌دفعه گندمک شعر بهاری یادش آمد و همراه گندم‌های دیگر توی سینی خواند:  
«بهار آمد، گل آمد»

● مرکز ان مشفق

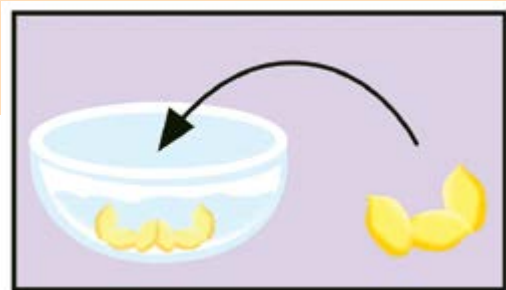
● تصویرگر: غزاله صرافیان



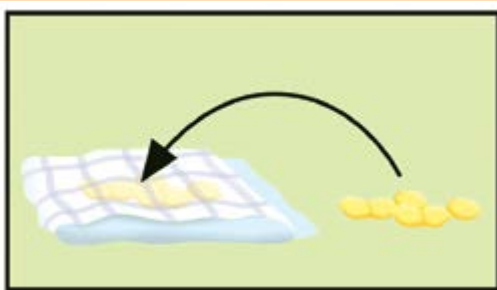
## دوست داری تو هم برای هفت‌سین سبزه درست کنی؟

پس بیا با هم یک سبزه‌ی خوشگل درست کنیم.  
از امروز هرچی پرتقال خوردی، هسته‌هایش را دور نریز. یادت باشد هسته‌ها نباید توی دهان رفته باشند.

۱. هسته‌های پرتقال را تمیز کن و بگذار تا دو روز توی آب حسابی خیس بخورند.



۲. هسته‌های خیس‌خورده را توی دستمال نمدار بریز و روی آن‌ها را بپوشان.



۳. دستمال هسته‌ها را کنار پنجره بگذار.



۴. هر وقت دستمال می‌خواست خشک شود، کمی آبش بده.



۵. دو هفته باید صبر کنی و از دستمال دانه‌ها مراقبت کنی تا اولین جوانه‌ها را ببینی.



۶. حالا که این همه جوانه‌ی خوشگل داری، می‌توانی آن‌ها را توی ظرفی زیبا یا خاک گلدان قرار دهی.



\*\* با هسته‌های لیمو و نارنج هم می‌توانی این سبزه را درست کنی.  
ببینم! سبزه‌ی تو هم مثل گندمک شعر بهاری می‌خواند؟  
چه آوازی می‌خواند؟



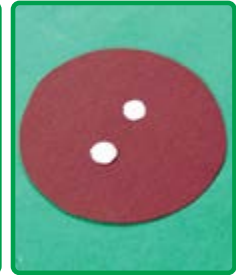


# حاجی فیروز

## چی لازم دارم؟

● لیوان یک بار مصرف ● ۳ تا نی ● مقوای رنگی ● چسب

● طرح و اجرا: مرجان بابامرندی ● عکاس: اعظم لاریجانی



## چطوری بسازم؟

۱. روی مقوای قهوه‌ای یک گردی بکش و برایش چشم بگذار.

۲. می‌توانی برایش مو و دهان هم بگذاری.

۳. روی مقوای قرمز یک کلاه بکش و برش بزن.

۴. کلاه را روی سر حاجی فیروز بگذار.

۵. اگر لیوان یک بار مصرف قرمز باشد، بهتر است. اگر نبود، با رنگ قرمز لیوان را رنگ کن.

۵. لیوان را از سه طرف (چپ، راست و پایین) آرام سوراخ کن.

۶. سه نی را به هم بچسبان و از داخل سوراخ‌ها رد کن.

۷. نی وسطی را که از پایین لیوان بیرون زده حرکت بده.

بین سر و دست‌های حاجی فیروز چطور تکان می‌خورند!





روی هر کدام از این بادکنک‌ها یک کاری نوشته شده. فکر می‌کنی کدام بادکنک کارهای امام علی (ع) را نشان می‌دهد؟ آن را پیدا کن تا با آن‌ها یک کلمه‌ی خیلی قشنگ را کامل کنی.





کشور خوبم  
اسمش ایران است  
هم اسم او هم  
اسم مآمان است

من که بچه‌ام  
بچه‌ی مامان  
مثل او هستم  
فرزند ایران

من دوست دارم  
مامان ایران را  
هم مامانم هم  
ایرانمان را



باهم گوش کنیم.

● شاعر: مهری ماهوتی

● تصویرگر: سید میثم موسوی

